مضامین مشترک در سخن عارفان

فرزام، حمید

آیا عارفان و صوفیان در شرق و غرب جهان‏ مضامین مشترکی را در سخنان خویش منعکس‏ کرده‏اند؟اگر چنین است چرا در یک دین واحد و گاه حتی در یک مذهب،نحله‏های مختلف و گوناگونی از تصوف و عرفان وجود دارد؟

«هانری برگسون»؛فیلسوف فرانسوی، بر این نکته پای می‏فشارد که همه عرفا مشاهدات‏ و مکنونات خود را به یک صورت بیان می‏کنند و وجهه نظر خویش را به یک نحو تعبیر می‏نمایند.این سخن وی،گر چه در برخی‏ موارد مصداق دارد،اما از جهاتی نیز در خور نقد و بررسی است.

دکتر حمید فرزام که خود از پژوهشگران‏ عرصه ادب و عرفان است،در این پژوهش، ضمن نقد آراء«برگسون»در این زمینه،برخی‏ از سرچشمه‏های مضامین مشترک عارفان‏ و صوفیان را همچون اعتقاد به«مرشد کامل»، «پیر طریقت»و«وحدت وجود»با شاهد مثال‏های متعدد از آراء و اشعار اهل تصوف ذکر کرده است.

عرفا و متصوفه اسلام،انسان را مظهر کمال و جمال مطلق و جلوه‏گاه انوار الوهیت می‏دانند(1)، که بر اثر تزکیه و تهذیب نفس،به مصداق بعضی از آیات و احادیث،(2)شایستگی ارتقا به اوج رفعت و ذروه عزت قرب الهی دارد،چنانکه در همین باره‏ گفته‏اند:

دل تو خلوت محبت اوست‏ جانت آیینه‏دار طلعت اوست

آینه پاک‏دار و دل خالی‏ که نظرگاه خاص حضرت اوست(3)

و معتقدند که اگر در طریق مجاهدت،برای‏ وصال معشوق ازلی از سر جان برخیزد و عاشقانه‏ به ترک مراد،هر چه هستی است رایگان بخشد،(4) به سعادت فناء فی الله رسد،بلکه از آن هم درگذرد و به مقام محمود فناء الفناء و بقاء بالله نایل آید و بعد از طی این مقامات و احوال و نیل به سر منزل‏ کمال،گاه باشد که به الهام غیبی به دستگیری طالبان‏ وصول،به پیشگاه حضرت حق مأمور گردد:

ظل او اندر زمین چون کوه قاف‏ روح او سیمرغ بس عالی طواف

دستگیر و بنده خاص آله‏ طالبان را می‏برد تا پیشگاه(5)

خاصان و برگزیدگانی از این دست که«... به جذبات عنایت حق،سلوک راه دین و سیر به‏ عالم یقین حاصل کرده‏اند،...به حکم‏ فرمان»(6)برای ارشاد و هدایت سالکان گرم رو طریقت و عاشقان صادق حقیقت،به بیان معانی و اسراری پرداخته‏اند که اگر چه به مصداق:«الطرق‏ الی الله بعدد انفس الخلائق»،راهها بسیار و سخن‏ها گوناگون است،اما به قول لسان الغیب، حافظ شیراز،مضمون آنها یکی بیش نیست:

یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب‏ کز هر زبان که می‏شنوم نا مکررست(7)

قریب پانصد و پنجاه سال بعد از حافظ،«هانری‏ برگسون»؛فیلسوف معروف فرانسوی(1941- 1859 م.)(8)که«...در بیان وجد و حال و اتصال به مبدأ و شور و ذوق عارفان و زاهدان در یونان‏ قدیم و خاور زمین،خاصه هندوستان،و همچنین‏ عابدان مسیحی که مقام ولایت داشته...و بعد از مشاهده حقیقت به افاضه پرداخته‏اند،به تفصیل‏ سخن گفته است»(9)علاوه بر اعتقاد راسخ به‏ وحدت و یگانگی افکار عارفان،اقوال آنان را نیز هماهنگ و یکسان دانسته و در این باب چنین آورده:

«...عجب آنکه،همه عرفا مشاهدات و مکنونات خود را به یک صورت بیان می‏کنند و وجهه نظر خویش را به یک نحو تعبیر می‏نمایند،...همه آنها تقریبا یک دل و یک زبان‏ اظهار می‏کنند که حقیقت مطلق را یافته‏اند و همین‏ امر سبب شده،که خوشی‏های متعارفی را در برابر آن نشأه عرفانی ناچیز شمرند،...از این رو،با در نظر گرفتن مشابهت اظهارات عرفا و وحدت‏ نحوه تعبیر آنها،ناچار،باید قبول کرد آن وجود مطلقی که عموما درک آن را ادعا می‏کنند، ...حقیقت دارد...»(10)

باید دانست که سخن«برگسون»راجع به‏ وحدت تعبیرات عارفان،به طور کلی درباره همان‏ وجود مطلق(11)و بعضی از مباحث ما بعد الطبیعه‏ مقتبس از مکتب نو افلاطونیان(12)که مورد تقلید و استفاده فرق مختلف اهل تصوف قرار گرفته(13)تا حدی صادق تواند بود،خاصه در زمینه شطحیات‏ و طامات و دعاوی صوفیانه عرفای اسلامی و ایرانی(14)ناشی از عقیده به وحدت وجود و مقام‏ ولایت با اصطلاحات معروف این طایفه از قبیل: تجلی،مشاهده،مکاشفه،کشف و شهود،جمع‏ و تفرقه،اتحاد،اتصال،فناء فی الله و بقاء بالله...که حتی در عرفان یهودی(15)،و مسیحی(16)نیز نظایر آنها عنوان و بیان شده است، و گر نه چنانکه،از این پس با ذکر شواهدی باز خواهیم نمود.نظر این فیلسوف فرانسوی‏ در خصوص وحدت افکار و تعبیرات متصوفه‏ اسلامی،جز در باب مفاهیم عالی عرفانی،یعنی‏ همان شناخت ذات و صفات و اسماء الهی که به‏ اصل توحید راجع و بر پایه تحقیق مبتنی است،در سایر موارد قابل قبول نیست،بلکه با حقیقت واقع‏ هم مغایرت دارد.چه،فرق صوفیه نیز مانند پیروان‏ مذاهب و ادیان با هم اختلاف عقیده و مشرب دارند تا آنجا که،در قرون و اعصار گذشته:«...در مسایل نظری،...با استفاده از منابع مختلفه‏ اسلامی،...پیروان هر یکی از طریقت‏ها متوسل‏ به آراء و عقاید خاصی شدند و هر فرقه‏ای در بین‏ مقامات و احوال مختلفه،یکی را اساس و محور و قاعده مسلک و طریقت خود قرار داد...»(17)

\*هانری برگسون؛فیلسوف‏ معروف فرانسوی می‏گوید: ...عجب آنکه،همه عرفا مشاهدات‏ و مکنونات خود را به یک صورت‏ بیان می‏کنند و وجهه نظر خویش را به یک نحو تعبیر می‏نمایند.

علی بن عثمان جلابی هجویری،که خود از محققان اهل تصوف است،به مصداق«صاحب‏ البیت ادری بما فی البیت»،در کشف المحجوب، در همین باره یعنی تعدد و اختلاف فرق صوفیه چنین‏ آورده:

«...ایشان دوازده گروه‏اند،دو از ایشان‏ مردودند و ده مقبول،و هر صنفی را از ایشان‏ معاملتی خوب و طریقتی ستوده است اندر مجاهدات،و ادبی لطیف اندر مشاهدات،و هر چند که اندر معاملات و مجاهدات و مشاهدات‏ و ریاضات مختلف‏اند،اندر اصول و فروع شرع و توحید موافق و متفق‏اند و ابو یزید گفت:«اختلاف‏ العلماء رحمة الا فی تجرید التوحید...»(18)

همه مکنونات و مشاهدات عرفا که«برگسون» بدان استناد جسته از مقوله الهامات و واردات قلبی‏ نیست،و فتوحات غیبی و شهودات لا ریبی که‏ تجلیات پرتو حسن معشوق ازلی است و گاهی، نهان خانه دل عارفان و اصل و کاملان مکمل،بلکه‏ خاصان درگاه را روشن می‏سازد نیز عام و مدام نه، مشایخ گفته‏اند:«مشاهدة الابرار بین التجلی و الاستتار»می‏نمایند و می‏ربایند و...نشنیده‏ای که‏ سید عالم،صلی الله علیه و سلم،گفت:«لی مع‏ الله وقت لا یسعنی(فیه)ملک مقرب و لا نبی مرسل‏ «و نگفت»علی الدوام...»(19)

سر خدا که عارف سالک به کس نگفت‏ در حیرتم که باده فروش از کجا شنید(20)

باری،در توجیه سخن«برگسون»،باید گفت‏ که گویندگان و نویسندگان عارف مشرب نیز مانند دیگر اصناف اهل علم و ادب،گاه مضامین و مطالبی از یکدیگر اخذ و اقتباس کرده و احیانا به‏ صورت‏های مشابهی بیان کرده‏اند خاصه،متصوفه‏ اسلامی که با توجه و استناد به قرآن مجید و اخبار و احادیث،زمینه واحد و مشترکی برای بیان مفاهیم‏ عرفانی داشته‏اند و در هر حال این امر بر خلاف‏ تصور این فیلسوف،برای کلیه افراد این طایفه در تمام مذاهب و همه زمان‏ها و مکان‏ها،دلیل یک‏ نوع الهام غیبی نتواند بود و ما در ضمن این مقاله با ذکر شواهدی به اثبات این مطلب خواهیم‏ پرداخت.

یکی از مضامین مشترک در سخن بعضی از عارفان،عقیده به لزوم مرشد و رهبر کامل برای‏ دستگیری و ارشاد طالبان است و این امر،که در عالم تعلیم و تربیت نیز،به حکم تجربه ثابت و مقرر است در قرون گذشته از سنن مشایخ و پیران طریقت‏ بوده تا آنجا که،برخی از پیشوایان اهل تصوف مانند شاه ولی و مولوی،شرط وصول به حقیقت را راهنمایی مرشد کامل دانسته‏اند.شاه نعمت الله در این باره گفته است:

در ره عشقش قدم مردانه نه‏ رهبری صاحبدلی کامل طلب

(دیوان شاه ولی،ص 60)

\*\*\*

تا نگیری دامن رهبر به دست‏ کی ز گمراهی توانی باز رست

ره بیابانست تو گمره کجا ره توانی برد بی مرد خدا

(دیوان شاه ولی،ص 638)

\*\*\*

بی مربی کار کی گردد تمام‏ مرشدی باید مکمل و السلام

(همان،ص 612)

نرسد در مقام اهل کمال‏ سالکی کو به کاملی نرسد

(همان،ص 573)

و مولانا جلال الدین محمد،مشابه همین معنی‏ را بدین گونه بیان کرده است:

مر تو را عقلی است جز وی در نهان‏ کامل العقلی بجو اندر جهان

(مثنوی طبع نیکلسون،ج 1،ص 125)

پیر را برگزین که بی پیر این سفر هست بس پر آفت و خوف و خطر

آن رهی که بارها تو رفته‏یی‏ بی قلاووز اندر آن آشفته‏یی

\*یکی از مضامین مشترک‏ در سخن بعضی از عارفان،عقیده‏ به لزوم مرشد و رهبر کامل برای‏ دستگیری و ارشاد طالبان است.

\*بسیاری از عرفا و متصوفه‏ ایران از قرن هفتم به بعد در عقیده‏ وحدت وجود از پیروان مکتب‏ محیی الدین بوده‏اند.

پس رهی را که ندیدستی تو هیچ‏ هین مرو تنها ز رهبر سر مپیچ

(همان،ص 181)

هر که او بی مرشدی در راه شد او ز غولان گمره و در چاه شد

(مثنوی طبع میرخانی،ج 1،ص 78)

و حافظ نیز با اینکه صوفی تمام عیار نیست و از این حیث در زمره عارفان مشهوری چون سنایی، عطار،مولوی و شاه ولی به شمار نمی‏آید،در این‏ باره بر همین عقیده رفته و چنین سروده است:

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم‏ که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

(دیوان حافظ قزوینی،ص 114)

من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه‏ قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

(دیوان حافظ قزوینی،ص 217)

قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن‏ ظلماتست بترس از خطر گمراهی

(همان،ص 347)

باید دانست که،این داعیه ارشاد و مأموریت‏ هدایت،که بعضی از عرفای مسلمان از آن دم‏ زده‏اند و بر اثر تلقین مرشد روحانی و احیانا تصور یک نوع کمال ذاتی بعد از ریاضت و تزکیه نفس و طی مقامات و احوال،در وجود سالک و اصل‏ حاصل می‏شده،از مقوله تخصصی است که در هر فن و حرفه‏ای اعم از نظری یا عملی امکان‏پذیر است،و از جنبه روانی اثر وضعی تمرین و تلقین‏ مداوم تواند بود و به هیچ وجه نباید آن را با وحی و الهام الهی که به انبیای عظام اختصاص داشته است، مربوط دانست.

نکته‏ای که اینجا،به مناسبت اشاره به وحی و الهام،ذکر آن در بایست می‏نماید این است که،بنا به نص آیات 8 تا 11 سوره 91(سوره الشمس)

«و نفس و ما سویها(8)فالهمها فجورها و تقویها(9) قد افلح من زکیها(10)و قد خاب من دسیها(11)،

هر نفسی بالفطره به نیکی و بدی ملهم است و فلاح‏ و رستگاری وی نیز مترتب بر صیانت از آلایش‏ها است و همای این عنایت ازلی و الهام غیبی فقط بر مفارق بعضی از فرق صوفیه،سایه نگسترده است.

چنانکه پیش از این اشارت رفت،بسیاری از عرفا و متصوفه ایران از قرن هفتم به بعد در عقیده‏ وحدت وجود از پیروان مکتب محیی الدین‏ بوده‏اند.یکی از ایشان مولانا محمد شیرین مغربی‏ (وفات:809 هـ)است(21)که با شاه ولی نیز معاصر بوده و از لحاظ شیوه و ذوق و مشرب عرفانی در وی تأثیر فراوان داشته است.(22)تا آنجا که بسیاری‏ از غزلیات،خاصه شطحیات این دو عارف از لحاظ لفظ و معنی به یکدیگر نزدیک و مشابه است.

باری اگر در سخن مغربی،و شاه ولی،و احیانا مولانا،و دیگر عارفان،مضامین مشابهی از این‏ نوع دیده می‏شود،چنانکه در آغاز سخن نیز اشارت‏ رفت،بیشتر بدان جهت است که منبع واحد و مأخذ استفاده مشترکی داشته‏اند یعنی در اقتباس مضامین‏ و به کار بردن اصطلاحات،به حقیقت از یک‏ سرچشمه سیرآب شده و از یک دست باده از جام‏ تجلی صفات نوشیده‏اند.در هر حال،مشابهت‏ اقوال و افکار این طایفه هیچ ربطی به عالم کشف و شهود و اتحاد و اتصال به مبدأ،که بعضی از فلاسفه‏ مغرب زمین نیز عنوان کرده‏اند،ندارد و صرفا یک نوع اقتباس است که شرح آن را شرح داریم و وسعت دامنه این اقتباس تا آنجاست،که گاهی در آثار بعضی از گویندگان و نویسندگان متصوف که‏ با یکدیگر اختلاف عقیده و تباین مشرب نیز داشته‏اند.(23)به جهت مزبور،مضامین واحد مشترک توان یافت،چنانکه در اشعار و آثار جامی‏ و شاه ولی،دیده می‏شود.بدین معنی که در تضاعیف سخنان منظوم و منثور این دو عارف نامدار با وجود تضاد مشرب عرفانی،بر اثر پیروی محض‏ از مکتب محیی الدین در وحدت وجود،به ویژه‏ شرح بعضی از آثار وی،بسیاری وجوه مشترک‏ لفظی و معنوی و اصطلاحات مشابه عرفان علمی‏ یا تصوف فلسفی راه یافته است.(24)مثلا جامی‏ کتاب«نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص»(25) در شرح مختصر«فصوص الحکم»محیی الدین و «اشعة اللمعات»(26)در شرح«لمعات عراقی»که از پیروان محیی الدین بوده است،نگاشته و شاه‏ نعمت الله نیز رساله‏ای در شرح«لمعات عراقی»(27) و چند رساله در تفسیر«فصوص الحکم»نوشته‏ است.(28)

\*بر اثر پیروی محض از مکتب‏ محیی الدین در وحدت وجود،به‏ ویژه شرح بعضی از آثار وی، بسیاری وجوده مشترک لفظی و معنوی و اصطلاحات مشابه‏ عرفان علمی یا تصوف فلسفی راه‏ یافته است.

غیر از آن چه تا کنون،به شرح گفته آمد بهترین‏ شاهد این مدعی تمثیل لطیف عرفانی است،که شاه‏ ولی در«باب وحدت وجود در ضمن یکی از مثنویات خود آورده و جامی نیز عین آن را به نثر در «شرح لمعات»تقریر کرده است.بنده در پایان به‏ مصداق ختامه مسک به نقل سخن این هر دو،که‏ از کلمات آتشین عارف سوخته دل،فخر الدین‏ ابراهیم عراقی،اقتباس کرده‏اند می‏پردازم:

شاه ولی گفته است:

آن یکی کوزه‏ای ز یخ برداشت‏ کرد پر آب و یک زمان بگذاشت

چون هوا ز آفتاب گرمی یافت‏ گرمیش بر وجود کوزه بتافت

آب شد برف و کوزه شد با آب‏ اسم و رسم از میانه شد دریاب

اول ما چو آخر ما شد قطره دریاست چون به دریا شد

نقد گنجینه قدم ماییم‏ گر چه موجیم عین دریاییم

آب در هر قدح که جا گیرد در زمان رنگ آن انا گیرد

گر نه آبست اصل گوهر چیست؟ جوهر گوهر منور چیست؟

همه عالم چو گوهری دریاب‏ عین او بین و جوهری دریاب

چیست عالم به نزد درویشان؟ پرده دار حقیقت ایشان

آن حقیقت که اول همه اوست‏ صورتش عالم است و معنی دوست(29)

و جامی نیز مفهوم همین تمثیل را بدین گونه‏ شرح و بیان کرده است:

...یکی از یخ که آبی است منجمد کوزه‏ای‏ ساخت و پر آب کرد.شک نیست که آن کوزه به‏ صفت انجماد و صورت کوزگی از آب ممتاز بود، اما چون آفتاب بتافت و کوزه بگداختن شتافت کوزه‏ را آب یافت،همچنین چون حقیقت مطلقه به‏ صورت تعینات ظاهر شد و مظاهر متکثره پیدا آمد، ناگاه آفتاب احدیثت بر دل صاحب دولتی تافتن‏ گرفت و صورتعینات را از نظر شهود وی مضمحل‏ گردانید و همه را یکی دید،گفت:

لیس فی الدار غیره دیار

صیاد همو،صید همو،دانه همو ساقی و حریف و می و پیمانه همو(30)

(1)-تاریخ تصوف در اسلام،دکتر قاسم غنی،چ 2،اسفند 1330، صص 5-424 و 410 و 12.

2-همان،ص 13-12

3-دیوان شاه نعمت الله ولی،به اهتمام محمود علمی،تهران‏ 1328،ص 589؛رسائل شاه نعمت الله به مساعی ذو الریاستین، تهران 1311،ص 133.

4-دیوان خاقانی،به تصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی،ص 590.

عاشق آن نیست کو به بوی وصال‏ هستی خود به دلستان بخشد

عاشق آن است کو به ترک مراد هر چه هستی است رایگان بخشد

5-تاریخ تصوف در اسلام،ص 233.

6-مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد،نجم الدین رازی،به سعی‏ شمس العرفا،تهران 1312،ص 283.

7-دیوان حافظ،به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی،تهران‏ 1320 ش،ص 28.

8-فرهنگ فارسی معین،ج 5،تهران 1345،ص 257.

9-سیر حکمت در اروپا،محمد علی فروغی،ج 3،ص 323.

10-اندیشه‏های برگسون،ترجمه آقای کسمایی با اندک تغییر عبارت.

11-

جز جود وجود مطلق حق‏ در دار وجود نیست موجود

(دیوان شاه نعمت الله،ص 255)

هر چه بودست و هر چه خواهد بود همه از جود او بود موجود

(همان،ص 256)

چون وجود است هر چه می‏یابم‏ غیر او نیست در جهان موجود

(همان،ص 254)

هر چه موجود است از وجود ویست‏ خود کجا موجود باشد بی وجود

(همان،ص 251)

12-تاریخ تصوف در اسلام،ص 76-111.

13-همان،صص 10-9

14-همان،صص 447-461

15-همان،100،96،88،66-65

16-همان،ص 2،169.

17-همان،ص 461.

18-کشف المحجوب،علی بن عثمان هجویری،طبع‏ ژوکوفسکی،ص 218.(نقل از تاریخ تصوف،ص 438).

19-گلستان سعدی،به اهتمام عبد العظیم خان گرگانی،1310 ش،ص 66.

20-دیوان حافظ،ص 164

21-آتشکده آذر،بخش نخست،به اهتمام حسن ساداتناصری، 1336 ش،ص 143؛از سعدی تا جامی،ترجمه علی اصغر حکمت،1339 ش،ص 446.

22-«بحثی درباره مشابهت سخن مغربی و شاه ولی»،به قلم‏ نگارنده،مجله وحید،ش 9 و 10،سال 1346 ش،صص 919- 912 و 789-785

23-بحثی درباره اختلاف جامی با شاه ولی،ج 1،خطابه‏های‏ سومین کنگره تحقیقات ایرانی،1351 ش،بنیاد فرهنگ، ص 464-451

24-تاریخ تصوف در اسلام،ص 500-499

25-جامی،علی اصغر حکمت،ص 169-170 و 181-182؛ همو مجموعه اشعة اللمعات،تهران 1303 هـ.ق،ص 128-2

26-جامی،علی اصغر حکمت،ص 182-181 و 170-169؛ همو مجموعه اشعة اللمعات،تهران 1303 هـ.ق،ص 128-2

27-مجموعه خطی کلیات شاه نعمت الله ولی،ش 4262،کتاب‏خانه‏ ملک؛مجموعه رسائل شاه ولی،ش 197،کتاب خانه ملی.

28-رساله جواهر،جزو رضوان المعارف،ص 176-168 و شرح‏ فصوص الحکم و شرح فصوص،صص 199-180 و 208-200 و غیره.

29-دیوان شاه نعمت الله،ص 628.

30-مجموعه اشعة اللمعات،ص 123.